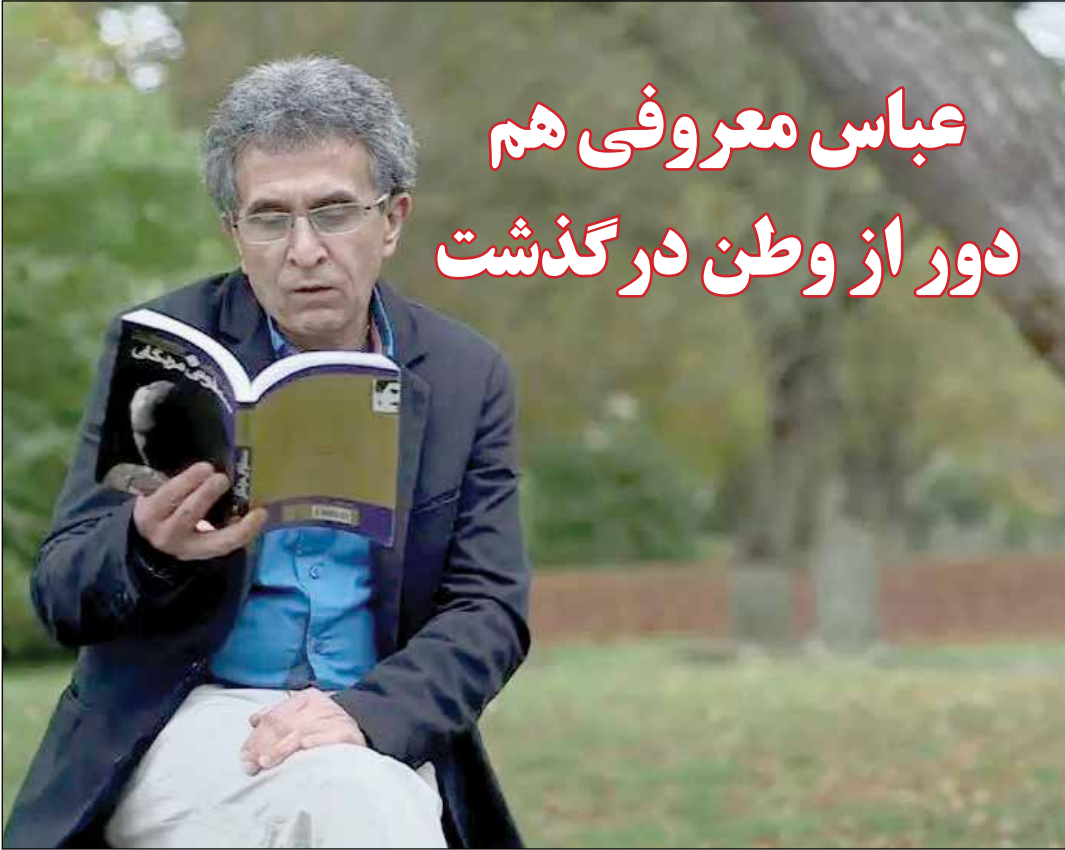


عباس معروفی هم دور از وطن در گذشت



گروه فرهنگی: عباس معروفی، داستان‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس و شاعر در سن ۶۵ سالگی بر اثر بیماری سرطان که از دو سال پیش او را درگیر کرده بود، در آلمان از دنیا رفت. صفحهٔ رسمی خانهٔ هدایت و نشر گردون این خبر را اعلام کرد و نوشت: «جان ما، جاودانه شد».

عباس معروفی، رمان‌نویس، نمایش‌نامه‌نویس و شاعر در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۶ متولد شد. دیپلمه ریاضی و فیزیک از دبیرستان مروی، و فارغ‌التحصیل دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران در رشته ادبیات دراماتیک است و حدود یازده سال معلم ادبیات در دبیرستان‌های هدف و خوارزمی‌تهران بوده است.او فعالیت ادبی خود را زیر نظر هوشنگ گلشیری و محمدعلی سهائلو آغاز کرد و در دههٔ ۶۰ با چاپ رمان «سمفونی مردگان» به شهرت رسید. از دیگر آثار او می‌توان به «سنال بلوا»، «پیکر فرهاد»، «فریدون سه پسر داشت»، «ذوب شده»، «تامنا مخصوص»، «سام تمام مردگان یحیاست»، «روپوری آفتاب»، «آخرین نسل برتر»، «عطر یاس»، «دریاورندگان جزیره ابی‌تر»، «شاهزاده برهنه»، «تا کجا بی ما»، «ورگ»، «نامه‌های عاشقانه و منظومه عین‌الذات» و «عشق» «چهل ساله تر از پیامبر» و… اشاره کرد.

او در سال ۱۳۶۹ مجلهٔ ادبی «گردون» را تأسیس کرد و سردبیری آنرا برعهده گرفت و به‌طور جدی به کار مطبوعات ادبی روی آورد. سبک و روال وی در این نشریه با انتظارات دولت ایران مغایر بود و موجب فشارهای بی در پی و سرانجام محاکمه و توقیف آن شد. یکی از مهم‌ترین اقدامات مجله گردون طرح موضوع فعالیت محمد کائون نویسندهگان ایران بود. در سال ۱۳۶۹ جلسات سومین دوره کائون نویسنندگان ایران آغاز شد و در سال ۱۳۷۲ انتشار متن «ما نویسنده‌ایم» انجامید.

نگاهی به فیلم «شب طلایی» این خانه ویران است

رویا سلیمی

اولین ساخته یوسف حاتم‌ی کیا، درامی خانوادگی با تم سیاسی است. اگر فیلم را بدون رمزگذاری و رمزگشایی سیاسی مورد بررسی قرار دهیم، به برپاره رفته ایم. خانه ای که در فیلم تصویر می‌شود، نمادی است از جامعه و شخصیت‌های فیلم گروه و طیف‌های مختلفی از جامعه را نمایندگی می‌کنند. شخصیت‌های فیلم که در پیوند نسبی و خونی مجبور به تحمل همدیگر در روز تولد مادر خانواده هستند؛ اختلافات خانوادگی دارند و مادر خانواده امیدوار است در چنین روزی آنها اختلافات خود را کنار بگذارند. اما نه تنها آنها نمی‌توانند اختلافات خود را کنار بگذارند؛ بلکه اتفاقی باعث می‌شود که اختلافات بروز و ظهور بسیاری پیدا کند و اعضای خانواده ضمن انواع تهمت‌ها، تا ضرب و جرح و دعوت از پلیس هم پیش می‌روند.

نخستین نکته قابل بررسی، عدم شناخت مادر خانواده از مناسبات پیچیده و اختلافات غیرقابل حل اعضای خانواده است. یک ساده نگاری و آرمان گرایی در رفتار او در برخورد با اعضای خانواده وجود دارد که عملاً بستر اجباری چنین ارتباط صمیمانه و دوستانه میان اعضای خانواده را تاب نمی‌آورد. همه به نوعی برای رعایت حال او سعی دارند چند دقیقه‌ای در کنار هم باشند اما همه می‌دانند که این شرایط نمی‌تواند مدت زمان زیادی ادامه پیدا کند.



همایون شجریان اعلام کرد که زمان برگزاری کنسرت‌های کانادای او، به دلیل آماده نشدن ویزای تعدادی از اعضای خانواده به ماه ژانویه تغییر کرد. همایون شجریان که پیشتر اعلام کرده بود قرار است ۱۱ تا ۲۰ شهریور (دوم تا ۱۱ سپتامبر) در شهرهای تورنتو، مونترال،

زمان بازدید از مجموعه برج موزه آزادی در روزهای باقی‌مانده از تابستان تا ساعت ۲۱ افزایش یافت.

به گزارش روابط عمومی و امور بین‌الملل بنیاد رودکی، با توجه به استقبال بازدیدبهای مردمی و گردشگران داخلی

طبیعی چندان قربارتی با فکر و باور و اندیشه او نداشتیم، اما حرمت قلم در میان ما بود و در همان دیدارهای محدود و معدود در مجالس عمومی بسا ادب و احترامی سسزاور به روحانی جوانی که همکار و هم صنف خود می‌دانست محبت می‌کرد و من نیز به احترام جایگاه حرفه ای و توان قلمی‌اش بزرگش می‌دانستم. مهمتر از اینها سادگی صمیمانه و فروتنی صادقانه‌ای بود که در رفتار و کار حرفه ای او می‌دیدم. مجله گردون خودش بود و کیف چرمی‌اش و دفتر کارش همان ماشین رنوی درب و داغانسی که در صندوق و روی صندلی عقبش نسخه‌های چاپ شده مجله گردون را می‌چید و از چایخانه به کتابفروشی‌های روبروی دانشگاه می‌رساند.

خودش بسود – هر چه بود– و همین موجب می‌شد که با تمام اختلاف فکری و اعتقادی مان برای او حرمت و ارزشی قائل باشم و به خاطر صفا و صمیمیت بی پیرایه اش دوستش بدارم. دریغ و حسرتی که سال‌ها در باره امثال او دارم نیز از همین روست که به این زمینه و ظرفیت چرا هیچگاه فرصت و امکان دیالوگ و گفت‌وگو برای تفاهمی هرچند اندک و تعاملی هرچند ناچیز فراهم نشد.

شکاف و گسلی که امروز بیش از هر زمان دیگر در حوزه فرهنگ و ادبیات و اندیشه و هنر می‌بینیم، شاید با تحقیق چنین فرصت‌هایی کمتر می‌شد و این اندازه عمق پیدا نمی‌کرد. امثال او اکنون نیز فراوانند، نویسندهگان و شاعران و روزنامه نگارانی که روزی همکار بودیم و لاقل در نمایشگاه کتاب و جشنواره مطبوعات یا مراسم انتخابات نماینده مدیران مسؤول مطبوعات در کنار هم می‌نشستیم و به سلامی یا علیکی دیداری مختصر داشتیم و همان حیای ضروری مایه دلگرمی اندکی نمی‌شد که شاید بتوان در دوره‌های غریب از درون می‌خوردش و به سوی فرو ریختن می‌پردش.

باسی جون صدایش می‌کردم. دوست داشتیم این ترکیب را و خودش هم خیلی دوست داشت. به خاطر عزیزی که در کودکی او را به این اسم صدا کرده بود. من نقدا کاری به عرصه ادبیات و هنر و رمان و داستان و جایگاه او ندارم. چشم اشکبار به جای خالی پاری دبیرستانی نمی‌توانم که از مهر و عاطفه سرشار بود و آنقدر در حسرت بازگشت به وطن سوخت تا خاکستر شد.

از این سو خیلی تلاش شد برای اینکه کفرش

را با ریاورند و علم کنند اما ریشه باورهای او

محکم‌تر از آن بود که همه‌جا و دسیسه‌ها

تواند از جا درشان بیاورد.

آنچه اکنون با اوست همان باورهاست.

خدا به جبران سخت‌های این جهان، آن

جهانش را آید کند و در سالها غریب و

آوارگی در اقامتگاه صدق نزد ملیک مقتدر قرار و

استقرارش ببخشد.

محمدرضا زائری هم در یادداشتی در پی

درگذشت عباس معروفی نوشت: عباس معروفی

هم به پایان راه رسید و غریبانه و دور از وطن

درگذشت تا بار دیگر حسرت و دریغی کهنه را

در خاطر و اندیشه‌ما تا تازه کنند. من به طور

مردگان» که به شایستگی مورد توجه و تقدیر قرار گرفت، جایگاه او را در ادبیات معاصر ایران تثبیت کرده و نامش ماندگار خواهد بود.

عباس معروفی، اصلا سیاسی نبود!

درگذشت عباس معروفی بهانه ای شده برای محمد قوچانی تا در اینستاگرامش درباره نویسنده کتاب فریدون سه پسر داشت و سمفونی مردگان بنویسد. قوچانی، سردبیر مجله «آگاهی نو» با انتشار پستی در صفحه اینستاگرامش به مناسبت درگذشت عباس معروفی نوشت:

«با زسی چادری خفته به حالی نزار که شاید نمادی از وطن باشد که همه سنت‌ها و رنج‌های ایران بر چادرش نقش بسته و پسری که بوسه می‌زند بر سر مادر. اثری از استناد پرویز کلاتری که سبب شد حزب الله تهران روبروی مجله عباس معروف، «گردون» تجمع و اعتراض کند و مجله برای چندی توقیف شود. پرسش معروفی روی این جلد البته بعدا دغدغه شخصی‌اش هم بود. او که اولین رمان مهمش؛ «سمفونی مردگان» را اولین بار در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی منتشر کرده بود با انتشار گردون به روشنفکران ادبی پیوست و مغضوب حزب الله شد. گردون یک بی احیای کائون نویسندهگان ایران رفت و مطرود حکومت شد. و سرانجام قبل از دوم خرداد عباس معروفی هم مهاجرت کرد و از ایران رفت. او سیاسی نبود و با وجود برخی تک‌دها که حزب الهی‌ها، روشنفکران مذهبی و حتی روشنفکران لائیک به او داشتند هرگز اسیر احزاب سیاسی نشد. به نظر اگر صبر می‌کرد در دوره دوم خرداد به راحتی کارش را از سر می‌گرفت. اما کسی فکر نمی‌کرد پس از کابوس سعید امامی، چنین تحول بزرگی رخ دهد و دهها مجله روشنفکری متولد شود و عمده کتاب‌ها از زیر تیغ سانسور در قلمرو نمی‌کرد پس از کابوس سعید امامی، چنین اقدام عمومی کائون نویسندهگان و حتی فیله‌ها آن احیا شود. به تدریج معروفی بی تاب

وطن شد و گرچه به قدرت رسیدن احمدی نژاد تردیدی برای بازگشت در جانش انداخت اما در دوره روحانی (به خصوص با تشدید بیماری‌اش) بیشتر هوای ایران کرد و حتی در پی آغاز دوباره ریسیسی که یاد بخوردی که ریسیسی در جایگاه دادستان یا همین طرح جلد کرد، فیلش یاد هندوستان کرد. سیاست در ایران نامطمئن است و ناپایدار. امروز هوا ابری است و فردا آفتابی. نمی‌توان به سیاست اعتماد کرد؛ ادب اما در ایران به زبان فارسی پایبند است و نویسنده هر جا رود ناگزیر چراغش در این خانه می‌سوزد. معروفی در غربت هم مجله ، هم نشر هم کتابفروشی گردون را راه انداخت و بی میزبانی کار می‌کرد اما چه فایده که مخاطبش فرستگ‌ها از او دور بود. تعدید بدترین مجازات و مهاجرت بدترین انتخاب برای یک نویسنده است.

همیشه باید از سانسور ترسید اما آیا راه گریز از این محدودیت‌های ادبی و فرهنگی و مطبوعاتی، مهاجرت است؟ بارها روشنفکران از سوی منتقدان به مهاجرت تشویق شده‌اند. گفته اند چرا نمی‌روید؟ گویی ایران ملک طلق آنان است. تبعید ظاهرا خود خواسته ای که در حقیقت خواست میزبان است. آنان که معتقدند از دل برود هر آنکه از دیده برفت. اما ما می‌مانیم و یاد معروفی‌ها را زنده می‌داریم.»

همیشه باید از سانسور ترسید اما آیا راه گریز از این محدودیت‌های ادبی و فرهنگی و مطبوعاتی، مهاجرت است؟ بارها روشنفکران از سوی منتقدان به مهاجرت تشویق شده‌اند. گفته اند چرا نمی‌روید؟ گویی ایران ملک طلق آنان است. تبعید ظاهرا خود خواسته ای که در حقیقت خواست میزبان است. آنان که معتقدند از دل برود هر آنکه از دیده برفت. اما ما می‌مانیم و یاد معروفی‌ها را زنده می‌داریم.»



جایگاه مرد به عنوان حامی و پشتوانه خانواده نیز از اهمیت برخوردار نیست. آنها نمی‌توانند به وظایف خود عمل کنند و در نهایت اعضای خانواده برای رسیدن به حقوق خفه خود، دست به دزدی و پنهانکاری می‌زنند. در نهایت نیز این اعضای خانواده تاثر می‌گردند و او با همان تصور اینکه در این خانه چیزی کم نمی‌شود؛ تنها به بی حرمت شدنن جایگاهش در خانواده توجه می‌کند. حرمتی که اساس وجود نداشته و فیلم نمی‌تواند درصدی از آن را در شخصیت‌پردازی کرد. کاراکترها منتقل نشد.

تمام شخصیت‌ها می‌توانند نماد و نشانی از طیف‌های مختلف جامعه‌ای باشند که هیچ چشم‌انداز روشنی پیش روی خود ندارد و گویی در تعارف مندرلی در روزهای جدیدی که متعاقبا کانون‌های اصلی و محل رجوع‌ها داشته باشند، به شکل سیستماتیک تن به فساد می‌دهند که گویی خواسته و ناخواسته آنها را در خود فرو می‌برد و راه گریزی از آن نیست.

عذرخواهی همایون شجریان از مخاطبانش

امر و اطمینان از دریافت ویزای کامل اعضای گروه تاریخ برنامه‌های تور کانادا را به ماه ژانویه موکول کنیم. تاریخ دقیق این اجرا‌ها تا هفته آینده به اطلاع عموم خواهد رسید. برای کسانی که بلیط تهیه کرده‌اند ایمیل خواهد شد. عزیزانی که بلیط تهیه کرده‌اند می‌توانند بر اساس همان بلیط و همان شماره مندرلی در روزهای جدیدی که متعاقبا اعلام خواهد شد در کنسرت شرکت نمایند و حقتان تمام و کمال برای حضور محفوظ است.با پوزش بسیار از یک یک شما عزیزان به دلیل اتفاقات غیرمنتظره‌ای که باعث این تغییرات شده است، به اطلاع می‌رسانم علاقه‌مندی که مایل به کنسل کردن بلیط خود هستند، می‌توانند با اراجع بلیط به سایت خریداری شده وجه خود را دریافت نمایند.»

بر همین اساس علاقه‌مندان می‌توانند علاوه بر بازدید طبقات داخلی و بام برج، از موزه عکاسی، موزه شهاب سنگ، موزه ایران‌شناسی و نمایشگاه‌های هنری این مجموعه بازدید کنند.

یادداشت

چرا عباس معروفی را

بارمان سمفونی مردگان می‌شناسند؟

ادامه از صفحه ۱

در حالی‌که شکل‌های ادبی، نظیر رمان، به این واقعیت‌های کلیّ، عمومیت و بسط می‌بخشد و تجربه‌ای فشرده، بدیع و تازه از آن می‌آفرینند که در رابطه میان مخاطب و متن پدیدار می‌شود. در «سمفونی مردگان» و تقریبا تمام آثاری که به این مرتبه از جایگاه در حافظه ما (و هر ملتی) رسیده‌اند، می‌توانیم چنین ویژگی را سراغ بگیریم. عباس معروفی بعد از این رمان، باز هم می‌نویسد. «سال بلوا» (۱۳۷۱)، «پیکر فرهاد» (۱۳۸۱)، «فریدون سه پسر داشت» (۱۳۸۲) و … اما حافظه ما مدام به این اثر باز می‌گردد به این علت‌که این اثر می‌تواند با محتوای خاطره‌های جمعی مخاطب رابطه برقرار کند و همراه با زمان جلو بیاید و مدار تجربه‌هایی تازه بیافریند.

اولین مؤلفه‌ای که در رمان «سمفونی مردگان» اساسی تلقی می‌شود، نوع روایت واقعیت‌های زندگی است. ویژگی که در همان پارگراف اول قلاب انداخته و مخاطب را به خود جذب می‌کند. «سمفونی مردگان» با یک جدال واقعی و قابل لمس از دل سرما و گرما آغاز می‌شود. «دودی ملایم» که «زیر طاق‌های ضریب و گنبدی کاروانسرای آجیل‌فروش‌ها لمبر» می‌خورد و سرمای که از پس برف سننکین آمده، همراه با دود و بخار در فضا آکنده است و جنب‌وجوش باربرها و «دست‌های یخ‌زده‌شان» تناقض و در عین حال جدالی نرم در پس روزمرگی بازنمایی می‌کند.

رمان خط داستانی سراسرت و محکم‌ی دارد که خواننده به سرعت درگیر آن می‌شود به نحوی که نمی‌تواند کتاب را زمین بگذارد. دلیلش تجسم واقعیت‌های زندگی و ترکیب آن با کهن‌الگوها به صورتی خاص و روشن است که در آن می‌توانیم شخصیت‌هایی نظیر ایاز، اورهان، آیدین، آیدا و پدر را در یک رابطه پیوسته با استنتاج‌های کلی اجتماعی، تاریخی و انسانی ببینیم. این بی‌اسطگی و پیوستگی برآمده از ناخودآگاه جمعی، بی‌آنکه چیزی از خصوصیت شخصیت‌ها کم کند، مخاطب را درون یک فضای گفتمانی و تخیل فعال قرار می‌دهد، به نحوی که خود را بخشی از آن می‌بیند. اینجا دیگر تنها خط داستان نیست که شکل بسط یافته‌ای از جهان داستانی می‌سازد، بلکه شیوه روایت آنآکرونیستی است که با شکستن زمان، آشوب و تششی در نظم زمان پدید می‌آورد که به چرخش‌های ملایم راوی از اول شخص به سوم‌شخص سرایت می‌کند، و در نتیجه روایت را به فراتر از خط داستانی‌اش می‌برد. به این ترتیب از دو عنصر زمان و راوی، و دو چارچوب اسطوره و تاریخ، یک فضای خیالی کارسازی می‌شود که مخاطبی که رمان را می‌خواند، در اتمسفر آن به موضوعاتی بیندیشد که زمینه‌اش در داستان اصلی وجود دارد.

به این ترتیب مخاطب با اولین جملات داستان به میان حادثه پرتاب می‌شود، هنگامی که از زبان ایاز می‌خواند: «مگر کسی بویی برده؟ سال‌ها گذشته و هیچ مشکلی پیش نیامده!» (صفحه ۹) و از اورهان می‌شنود: «گوشه‌های خود کشیده‌ام که می‌گویند برادرش!» و ذهن فعال شروع می‌کند به جستجو و ناخودآگاه داستان‌هایی را در لحظه حاضر می‌کند که اگر چه خاستگاه دینی و اساطیری دارند، – هابیل و قابیل؟ یوسف و برادران؟ فریدون و پسران؟ اورمزد و اهریمن؟ – اما به مثابه اشاراتی، معانی پنهانی را در رابطه با رفتارهای جمعی عیان می‌کنند.

در واقع به همان سرعتی که داستان با گرفته، لایه‌های معنایی‌اش در چارچوب‌های از پیش موجود اسطوره شکل می‌گیرند و موتور محرک روایت و برساخت معناها می‌شوند. نمادهایی که در این سطح از روایت به‌کار رفته‌اند، در سازمان‌بخشی به ساختار معناها و تداعی آن‌ها نقش اصلی را دارند ضمن آن‌که اتمسفر فضای حاکم بر رمان را نیز می‌سازند. به عنوان مثال، «برف» که نشانه‌ای از سرما و انجماد عاطفی شخصیت‌هاست، سبب‌آی‌اش را تعداد یا تیرگی قلب و آتش کینه اورهان از برادر جلوه‌گر می‌شود و همچنین «ساعت» که نشانه‌ای از زمان است و بیامتی ویژگی کرونولوژیک داشته باشد، اما سی‌سال است که از کار افتاده و بر ضد خود عمل می‌کند و همچنین طبیعت بی‌رحم و حیواناتی مانند لاشخور و گرگ که نمادهایی از خوی و خصلت غیرانسانی شخصیت‌ها به ویژه اورهان و ایاز هستند.

در اینجا زمان و نمادهای مربوط به آن از همه اساسی‌تر هستند. ساعت از یک سو نشانه زمانی است که باستی در حال گذر باشد، از سوی دیگر نماد نفی زمان؛ چرا که برای همیشه کارکرد خود را از دست داده است. «اما بیش از سی‌سال می‌شد که از کار افتاده بود.» (صفحه ۱۷) «سمفونی مردگان»، عباس معروفی با این دو شکل از زمان، که یکی نشانه تاریخ است و دیگری نمادین و اساطیری، بازی می‌کند. بسازی‌ای که منجر به اختار همزمان تاریخ و اسطوره است و در جهت روایت انجام می‌شود، اما چندان هم قابل پیش‌بینی نیست.

جایی که تاریخ پیش می‌رود، این اسطوره است که به آن شکل و معنا می‌دهد، و بر عکس جایی که اسطوره جلو آمده، در واقع این متن تاریخ است که در حال بیرون کشیدن معنا از دل آن است. در نهایت جلوه‌ای که این دو به یکدیگر می‌بخشند، از بازی فراتر رفته و به کار گفتمانی می‌آید. پس دیگر اورهان صرفا شخصیتی در داستان نیست که خشونت، سردی و بی‌رحمی او نسبت به برادران یا نیتّ او در کشتن برادر، جنبه‌ای دراماتیک از شخصیت او به شمار رود، بلکه نماد و تصویری سخن‌گو است برای یادآیندی در رفتارهای جمعی تاریخی یک ملت.

همچنین است آیدین که هنرمند است و شعرهایش –که «همه هستی او» هستند– را پدر می‌سوزاند. پس آیدین هم نمادی است که تاریخ را جلو می‌آورد و اسطوره را وامی‌دارد تا به حقایق سروشکلی بدهد. به یاد بیابردی صحنه سوزاندن کتاب‌های آیدین را توسط پدر و دستبازی برادر که چگونه در آن نمادهایی از طبیعت مثل خورشیدگرفتگی با تاریکی و نور آتش می‌آمیزد و پس از آن چگونه اندوهی برای همیشه در روح آیدین لانه می‌کند و از او موجودی بی‌تفاوت و دلسرد می‌سازد. معروفی در این گوشه از روایت از اسطوره برای بیرون کشیدن معنی از واقعه بهره می‌گیرد و در نتیجه خاطر‌پردی دور را از حافظه‌تاریخی ما احضار می‌کند که در او بی‌ن کاغذ و چرم سوخته کتاب‌ها را می‌شویم، ایرج و برادرانش را به یاد می‌آوریم و اورمزد و اهریمن، پسران زروان ۱۱ راه و آن‌گاه اندوه ابدی را که در روح فرزند آدم لانه کرده، حس می‌کنیم.

«مادر گریه می‌کرد… گفت: «بلا، بسلام، بلا»… پدر گفت: «ها خون کرده‌ایم؟»… و نماز وحشت خواند و بعد که هوا گرگ و میش شد، بی‌آنکه آن کسی حرف بزند به حیاط رفت و در لحظه‌ای که خورشید از تیرگی در آمده، آن اتاق را (اتاق آیدین) با تمام اثاثیه و کتاب‌هایش به آتش کشید.» (صفحه ۱۸۳) معروفی اتاق فکری را آجر به آجر از نمادها و استعاره‌ها، برمیانی یک داستان می‌سازد. داستانی که اصلی‌ترین ویژگی آن، به سبب دخالت عناصر تاریخی و اساطیری، از خط و ترحر خیال است. می‌گویم آزادی، زیرا نمی‌توان مطمئن بود که ذهن مخاطب در مواجهه با این سمفونی، چگونه عمل خواهد کرد. این موضوع را می‌توان در چکیده داستان‌هایی که طی سالیان از این رمان بیرون آمده، مشاهده کرد. بسیاری از این چکیده داستان‌ها، کملا محدود بر وجه اساطیری رمان و شباهت داستان اصلی با کهن‌الگوهایی نظیر برادرکشی هستند؛ برخی نیز تنها به شرح داستان اصلی پرداخته‌اند و گاه نیز اشارتی به زمینه‌های تاریخی که بستر روایت قرار گرفته‌اند، شده است. در حالی‌که به وضوح روشنی نمی‌توان مرزی میان هر یک از این سویه‌ها در «سمفونی مردگان» متصور شد. به‌طور مثال نمی‌توان بدون در نظر گرفتن جنبه‌های تاریخی ایران در فاصله سی‌های پیش تا پس از جنگ جهانی دوم و در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و سیاسی آن سال‌ها، با جنبه‌های اسطوره‌ای که وقایع را با نماند می‌روایزی از حافظه جمعی بسط می‌دهد، به درکی درست از چرایی سبک روایت معروفی در رمان رسید.

در واقع، می‌شود گفت که اتمسفر و فضا در «سمفونی مردگان» نتیجه برخورد نیروهای غیر هم‌عرض و متضارب است که معروفی آن‌ها را از مستندات تاریخی، گزارشات روزنامه‌ها و حافظه جمعی به عاریه گرفته. این فضا، هم‌الوده و سوزانده است و با این همه نشانه‌های حیات اجتماعی و تاریخی ایران را در سال‌های جنگ جهانی دوم، حضور متفقین و اشغال آذربایجان توسط روس‌ها، می‌بینیم. ایاز، روزنامه‌ها را با صدای بلند می‌خواند در حالی‌که جریان روزمره زندگی، به مرور زیر انبوهی از برف در حال مدفون شدن است؛ و شخصیت‌ها یکی یکی به شکلی اسرارآمیز به جهان مردگان می‌پیوندند و ارواح آن‌ها در قالب خاطره به روایت اورهان باز می‌گردند. «هیچکس آخر نفهمید که چه بلائی سر آیدا آمده بود که ناچار شد خون را بسوزاند.» (صفحه ۲۶۶) همچنان که داستان جلو می‌رود، واقعیت‌ها در پیوند با اسطوره و خیال بسط یافته و استنتاج‌های کلی را ممکن می‌سازند. تا جایی که می‌بینیم این اسطوره است که در حال شکل‌دادن به روایت بیرون کشیدن معنا از دل داستان است و شخصیت‌ها، مانند اورهان که عقیم است و ایترا، آیدین که روشنفکر است و سرخورده، و ایاز که با آن‌که در ظاهر نماینده خرد جمعی است و به قول پدر «یک آدم معمولی نیست» و «شرق و غرب عالم در مشتش است»، در دسیسه‌چینی و فریب جلودار است.